

خودشناسی در قرآن

سوره جحر، آیه ۹

استاد حسین نوروزی

جلسه ۹ (۹ بهمن ۱۴۰۰)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

«إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون»

«بی‌تردید ما خود، این قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود نگه‌دار آن هستیم.»

در این‌جا، خداوند متعال فقط با تأکید نمی‌فرماید که خودمان این قرآن را نازل کردیم و خودمان هم آن‌را حفظ می‌کنیم بلکه خود او مستقیماً ما را مورد خطاب قرار می‌دهد و مستقیم به خود ما می‌گوید؛ پیغمبر از قول خدا با ما حرف نمی‌زند بلکه خود خدا می‌گوید: «إنا نحن» «ما خودمان!» روی خودمان تأکید دارد؛ «إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون» ما این قرآن را نازل کردیم و خودمان هم آن‌را حفظ می‌کنیم. این آیه خیلی جالب است. شما غصه قرآن را نخورید؛ به فکر خودتان باشید. نگران قرآنی که خدا نازل کرده نباشید. به شما هیچ ربطی ندارد. مبادا دل‌تان بیش از خدا برای خدا و دین خدا بسوزد. خیلی جالب است که همین آیه برای غالب متکلمین شیعه مستمسک شده است؛ به همین آیه تمسک می‌جویند و برای خدا و قرآن بیش از خود خدا دل می‌سوزانند؛ نگران هستند که نکنند این قرآن تحریف شود یا تحریف شده باشد. به این آیه تمسک جسته‌اند که این آیه براین دلالت دارد که این قرآن تحریف به نقیصه نشده است؛ یعنی چیزی از آیات قرآن کم نشده است؛ کسی در این قرآن دست نبرده است. درحالی‌که همین آیه می‌فرماید به شما هیچ ربطی ندارد. این قرآن را من نازل کردم، خودم هم آن‌را حفظ می‌کنم. شما هم بی‌خودی دست‌وپا نزنید.

این قرآن کجاست؟ نزد امام زمان علیه السلام است. خود من هم آن‌را حفظ کردم. حضرت که تشریف بیاورند، آن‌را با خود می‌آورند. حالا این قرآن که الان در مقابل ماست و خدا فرموده است که: «نحن نزلنا الذكر» ذکر را که قرآن حقیقی است و بر شما نازل شده است، حفظ می‌کنم. آیا این قرآن همان قرآن است؟ این آیه اصلاً این مطلب را نمی‌گوید. در صدد بیان این مطلب نیست که این قرآن همان قرآن

است. بنابراین به این آیه نمی‌توان استدلال و تمسک جست که این قرآن همان قرآن است. خدا فرموده است: «من قرآن را نازل کردم، خودم هم آن را حفظ می‌کنم» قرآن را هم حفظ کرده است. نزد امام زمان علیه السلام است. اما این که این قرآن همان قرآن است، احتیاج به یک سری بحث‌های تاریخی و روایی دارد که غالب شیعیان معتقد به تحریف قرآن هستند. اصلاً عقیده خاص شیعه این است که: «قرآن تحریف به نقیصه شده است» یعنی آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه الصلاة و السلام از قرآنی که در اختیار داریم حذف شده است، البته قرآنی که نزد امام زمان است خدا آن را حفظ کرده است.

بعد از پیامبر خدا، کار دست چه کسانی افتاد؟ ما باید خیلی خوش‌بین باشیم به کسانی که بعد از پیامبر خدا آمدند که صادقانه و با نهایت اخلاص آیات قرآن را جمع‌آوری کرده باشند بدون این که در آن دست ببرند و چیزی کم کنند. بله چیزی زیاد نکردند اما آیا آیات را جابه‌جا نکردند؟

مرحوم «علامه طباطبایی» رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: «آیاتی که مربوط به غدیر است «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت» جابه‌جا شده است. آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین را جایی گذاشته‌اند که اصلاً هیچ ربطی به مباحث ولایت ندارد؛ آن را به احکام خون، نجاست و مردار وصل کرده‌اند. اهل سنت معتقد هستند که این قرآن همان قرآن دست‌نخورده است اما دویست و هشتاد و اندی از علمای بزرگ شیعه قائل به این هستند که در قرآن دست برده‌اند و آیات آن را کم کرده‌اند. قریب به دوهزار و پانصد و سی روایت در این باره وارد شده است که در قرآن دست برده شده است. روایات و احادیثی داریم از ائمه شیعه و مرحوم آخوند صاحب «کفایه» که از دروس علم اصول و سطح عالی حوزه است، می‌فرماید: «به اندازه‌ای روایات زیاد است که در حد تواتر است» یعنی انسان یقین می‌کند که این اتفاق افتاده است. روایات زیادی در این باره وارد شده است که یک آیه چیز دیگری بوده است. آن را تغییر داده و کم کرده‌اند. روایت داریم که نام امیرالمؤمنین در قرآن بوده است اما آن را حذف کرده‌اند.

ایشان می‌فرماید: «به اندازه‌ای این روایات زیاد است که قابل انکار نیست.» این قدر روایات زیاد است که نمی‌توان گفت این روایات جعل شده است. کثرت این روایات انسان را به یقین می‌رساند. ما حالا کاری با این بخش از بحث نداریم. چه انگیزه‌ای داریم که از اهل سنت دفاع کنیم و قول اهل سنت را تقویت کنیم که در این قرآن دست برده نشده است؛ آن‌ها می‌خواهند از اولی، دومی و سومی دفاع کنند؛ اما ما انگیزه‌ای نداریم که از قرآن دفاع کنیم که در آن دست برده نشده است؛ اگر این کار را کنیم آن‌ها را تطهیر کرده‌ایم. نیت آن‌ها به دلیل مساوول سیاست و حکومت به گونه‌ای بود که بتوانند حکومت را قبضه کنند و آن را اختیار خودشان بگیرند و راه را بر خلفای راستین پیامبر خدا ببندند و ائمه علیهم السلام را خانه‌نشین کنند، آن‌ها دست به هر کاری زدند و دست به هر کاری می‌زنند. بحثی راجع به این مطلب نداریم. آنها را نقل قول کردند. تا این جا بحث ما این است که چه اهمیتی دارد که قرآنی که در مقابل ما

است آیاتی از درون آن برداشته شده باشد یا نباشد؟! چه فرقی برای هدایت ما می‌کند؟ الان که نام امیرالمؤمنین در قرآن نیست مگر ما هدایت نشده‌ایم؟ هر کس هم که بخواهد می‌تواند هدایت بشود؛ راه باز و حقایق روشن است. احتیاج نداریم که دنبال این حقیقت بگردیم که قرآن تحریف شده یا نشده است. مگر قرآنی که تحریف نشده است، همه را هدایت می‌کند؟ مگر این قرآنی که در مقابل ماست توانسته است همه را هدایت کند؟ مگر هدایت دست قرآن است؟ همین قرآن که کتاب هدایت است؛ «ولا یزید الظالمین إلا خساراً» به اقرار خود قرآن کسانی که ظالم هستند هر چه بیشتر قرآن بخوانند بر ضلالت و گمراهی‌شان افزوده می‌شود. همه کسانی که در طول تاریخ اسلام به اولیاء خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام ظلم کردند به نام قرآن و همین آیات ظلم کردند.

این‌گونه نیست که اگر گفتیم قرآن تحریف شده است، کما این‌که دویست و هشتاد و خرده‌ای از علمای بزرگ شیعه چنین قولی دارند، به جایی بر بخورد. به جایی بر نمی‌خورد! خیلی هم طبیعی است. اتفاقاً هیچ استبعادی هم ندارد بلکه علی‌القاعده است. باید هم در قرآن دست برده باشند. اگر دست نبرده باشند باید انسان تعجب کند که چرا در قرآن دست نبرده‌اند؟ بعد از پیامبر داریم که: «ارتد الناس بعد النبی» مردم به جز سه، پنج یا هفت نفر همگی مرتد شدند. می‌دانید یعنی چه؟ کار دست چه کسی افتاد؟ دست کسانی که شیعه معتقد است شیطان در برابر آن‌ها لنگ می‌اندازد. کدام شیطان؟ همان شیطانی که قرآن از او نام می‌برد. وقتی شیطان وارد جهنم می‌شود، آن‌ها هم وارد جهنم می‌شوند؛ این‌ها می‌گویند این‌ها دیگر که هستند؟ این عذاب مال کیست؟ شیطان می‌گوید این عذاب ماست چه کسانی است که از عذاب من بیشتر است؟ ما نسبت به خلفای بعد پیامبر اصلاً خوش‌بین نیستیم که بخواهیم از آن‌ها دفاع کنیم و بگوییم: «آن‌ها در قرآن دست نبردند» کاری نکردند ولی برای هدایت ما مهم نیست.

حالا بر فرض هم نام امیرالمؤمنین را برداشتند یا آیات مربوط به ولایت را کم کردند، مگر ما الان این را نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم؟ مگر هدایت نشدیم؟ مگر ما در هدایت مشکلی داریم؟ مسأله این است که همین آیه‌ای که خداوند متعال نازل کرده است «إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون» خودمان قرآن را نازل کردیم، خودمان هم آن را حفظ می‌کنیم. به شما هم هیچ ربطی ندارد. کاسه داغ‌تر از آتش نشوید که بگویید ما وظیفه داریم کاری کنیم که بگوییم قرآن تحریف نشده است. نه! چنین وظیفه‌ای ندارید. به شما ربطی ندارد. خودم قرآن را حفظ می‌کنم. این‌جا نگفته است که به این قرآن که در مقابل ما هست هیچ خدش‌های وارد نمی‌شود؛ چون چیزی به آن اضافه نشده است؛ همه آیات خداست.

طبق قول علامه طباطبایی و علمای بزرگی که از شیعه هستند آیاتی از قرآن، جابه‌جا و کم شده است اما چیزی به آن اضافه نشده است. البته ما نمی‌خواهیم نظر خودمان را بدهیم اما آن‌گونه که وارد شده است علمای شیعه معتقد هستند قرآن همین است به علاوه آیات دیگری که نزد امام زمان علیه الصلاة

والسلام است. این عقیده، به جایی بر نمی خورد بلکه علی القاعده هم هست. این جا خداوند متعال می فرماید: «إنا» (ما) نمی فرماید: «من». چرا نمی گوید: «من؟!». این اوج خداشناسی است؛ اگر بتوانیم پاسخ این سؤال را بفهمیم خدا را شناخته ایم. چه جوابی داده اند؟ جواب آخوندی داده اند. جواب داده اند که «إنا» یعنی خدا می گوید: «من و ملائکه ای که دارم با هم دیگر دست به دست هم دادیم و این قرآن را نازل کردیم.» مثلاً فرض کنید جبرئیل به خدا کمک کرده و دست خدا را گرفته است. خود خدا نمی توانست کاری انجام بدهد؛ خلاصه مجبور شده است به جبریل بگوید که: «آقای جبرئیل بی زحمت تشریف بیاورید. من نمی توانم روی زمین بروم، فعلاً این بالا کار دارم. اصلاً اگر پایین بیایم می سوزم، نمی شود! تو این را بگیر و بر پیامبر نازل کن.» جبرئیل هم به خدا کمک کرده است. این نظری است که آقایان داده اند. معلوم است خدا را شناخته ایم. ما خیال می کنیم خدا موجودی مثل ملائکه است. برای خودش در جایی جدا نشسته است؛ بعد جبرئیل را صدا می زند: «بیا!» جبرئیل می آید؛ آیات را به او می دهد و می گوید: «این آیات را برسان» معلوم است که با خداشناسی قرآن و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين جور در نمی آید. این خدا نیست چون من و ما ندارد.

اگر خدا را بشناسیم، می فهمیم چه «من» بگوید چه «ما»، فرقی ندارد. به پیامبر می فرماید: «ما رمیت إذر میت و لکن الله رمی» وقتی تیر انداختی در واقع تو تیر نینداختی. «و لکن الله رمی» این خدا بود که تیر انداخت؛ هم تو تیر انداختی هم خدا تیر انداخت؛ یعنی من و تو نداریم. خدا کسی یا چیزی نیست که در جایی جدای از من، تو و پیغمبر برای خود خدایی کند ما هم که مخلوقات خدا هستیم یک جای دیگر داریم برای خودمان مخلوقات می کنیم. او برای خودش جایی دارد زندگی می کند، ما هم برای خودمان داریم در جایی زندگی می کنیم. اگر این حرف ها را بزنی معلوم می شود خدا را شناخته ایم. خدای قرآن با خدای ذهن بچه گانه ما فرق می کند. چه ما کاری انجام بدهیم که خدا بگوید: «شما انجام دادید» چه بگوید: «من انجام دادم» همه کار خودش است. هم هدایت و هم ضلالت دست خودش است. از این طرف می گوید: «شما بودید که گمراه شدید» از طرف دیگر می گوید: «اگر بخواهید هدایت شوید من شما را هدایت می کنم.» اصلاً کار خدا، من و تو ندارد چون خدا شخصی مثل من و شما نیست. خدا حقیقت عالم است. آیا معنای حقیقت عالم را می فهمیم؟ آیا می شود بگوییم حق این جا هست یا آن جا نیست؟ حق همه جا هست. خدا همه است، خدا صمد است، خدا پر است؛ هیچ جا از خدا خالی نیست. خدایی که قرآن، روایات و ادعیه معرفی می کنند غایب از این خدایی است که تا حالا با ذهن کودکان خودمان خیال می کردیم، تفاوت دارد. ما می گوییم: «ما با ذهن کودکان خدا را می شناسیم» حتی اگر شامل علما هم بشود.

خدای قرآن با ما حرف می زند و صحبت می کند؛ می گوید: «إنا نحن نزلنا الذكر» ما را مخاطب قرار داده است اما خدای بعضی ها حرف نمی زند. اگر بچه ها از شما بپرسند: «بابا! ماما! شما که این قدر

می‌گویید خدا، آیا این خدا حرف هم می‌زند؟» می‌گویید: «نه! این حرف‌ها چیست؟! دیگر این حرف را نگو! خدا که حرف نمی‌زند!» اشتباه می‌کنید، اتفاقاً خدا حرف می‌زند. خدا، این همه حرف زده است. قرآن، همه حرف خداست. می‌پرسد: «آیا خدا چشم هم دارد؟» می‌گویید: «نه! خدا چشم ندارد!» می‌پرسد: «پس آیا خدا کور است؟» حالا اگر راست می‌گویید بیا جواب بده. می‌پرسد: «آیا خدا گوش دارد؟» «نه! ما گوش داریم؛ انسان گوش دارد!» می‌پرسد: «پس خدا کر است؟» خدا سمیع و بصیر است. می‌شنود، می‌بیند. معلوم می‌شود ما خدا را نشناخته‌ایم.

اگر نمی‌توانید این مطلب را متوجه بشوید پس معلوم می‌شود خدا را هنوز نمی‌شناسید. به خدا می‌توانیم وکالت بدهیم؛ خدا را از طرف خودمان وکیل کنیم. بگوییم خدایا تو وکیل ما باش؛ کارهای ما را راه بنداز. بر خدا توکل کنیم. ما می‌توانیم خدا را ببینیم و با او صحبت کنیم. خدا هم با ما صحبت می‌کند؛ به ما جواب می‌دهد. «ادعونی أستجب لکم» کدام خداست که این‌گونه است؟ که قرآن و روایات می‌گویند. خدا ط «بیب من لا طبیب له» «رفیق من لا رفیق له» است؛ خدا با ما رفیق است. آیا خدایی که تا حالا به ما معرفی کرده‌اند، این‌گونه است؟ خدایی که ما را خلق کرد و دیگر نباید درباره او صحبت کنید. اسمش را هم نباید بر زبان بیاورید. ما کجا، خدا کجا؟! خدا می‌گوید: «من رفیق تو می‌شوم! من طبیب تو هستم! از همه به تو نزدیک‌تر هستم.» «أقرب إلیه من حبل» از رگ گردن به تو نزدیک‌تر هستم. این خدا کجا، آن خدایی که تا حالا به ما معرفی کرده‌اند که اصلاً به دردمان نمی‌خورد و به کارمان نمی‌آید کجا؟! یک کاری، یک موقعی انجام داده؛ ما را خلق کرده و تمام شده است. حالا دیگر برو اسمش را هم نیاور. مگر می‌شود خدا را شناخت؟ می‌گویند: «خدا را نمی‌شود شناخت!!» خدایی که من نمی‌توانم بشناسم چگونه می‌خواهد رفیق من باشد؟

معنای تقرب به خدا چیست؟ یعنی به خدا نزدیک بشوم و قرب پیدا کنم. لقاء الله یعنی خدا را ببینم؛ به لقاء الله نائل بشوم. می‌گویند: «همه این‌ها، کشک و بی‌خود است! همه را دور بریز!» این را آدم‌های معمولی نمی‌گویند بلکه علما می‌گویند. قرآن می‌فرماید: «الذین کفروا لا یرجون لقاء ربه» کسانی که کافر شدند امیدی به لقاء خدا ندارند. می‌گویند: «نمی‌شود خدا را ملاقات کنیم. کفار این طوری هستند. ما هم اگر بخواهیم این‌گونه باشیم که دیگر وا اسلاما. باید با خدا زندگی و با او انس بگیریم. باید با خداوند انیس و مونس شویم. خدایی که او را نمی‌شناسیم، نمی‌بینیم، نمی‌دانیم، نمی‌فهمیم، هیچ رابطه‌ای با او نداریم. چگونه می‌خواهد انیس، رفیق و طبیب ما باشد؟ دعای جوشن کبیر را بخوانید. رابطه خدا و انسان را ببینیم. اگر می‌خواهید خدا را بشناسید، دعای جوشن کبیر را بخوانید. بعد ببینیم با این خدایی که ما تا الان در ذهن‌مان ساخته و بافته‌ایم چقدر فاصله داریم. وقتی خدا می‌گوید: «إنا نحن نزلنا الذکر» «ما نازل کردیم» می‌گوییم: «یعنی چه؟ چرا می‌گوید «ما»؟» چرا جاهای دیگر می‌گوید «من»؟ خیال می‌کنیم برای خدا من و ما دارد. همه، خودش است. من خدا ما است، همه است. وقتی

خدا را شناسیم می‌گوییم: «به نظر می‌رسد منظور خدا از ما در این‌جا ملائکه بوده است. خدا به کمک ملائکه چنین کاری کرده است!» چنین خدای ذهنی و ساختگی نمی‌تواند خالق ما باشد بلکه مخلوق ذهن ماست. چه کار کنیم که منهای ذهن، خدا را بشناسیم، بیابیم و ببینیم؟ اگر خدا در ذهن شما بیاید، مخلوق می‌شود.

«كُلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» هر چه در ذهن خودتان خدا را تصور کنید، در نهایت مخلوق ذهن شماست. معلوم می‌شود ما غیر از ذهن، مرکز شناخت دیگری هم به نام عقل، وجدان و فطرت داریم. همه علوم ما علوم ذهنی نیستند. یک دسته از علوم ما وجدانی و یافتنی است و ما می‌توانیم خدا را مشاهده و ملاقات کنیم؛ با خدا صحبت کنیم، خدا هم با ما صحبت کند. پیغمبر خدا، کلیم الله بود. ببینید متکلمین در بحث‌ها چه کرده‌اند می‌گویند: «چگونه می‌شود خدا با انسان صحبت کند؟» در حالی‌که خداوند با بندگان خود مکالمه کرده است. کلیم الله یعنی خدا با پیغمبر خود مکالمه کرده است. اگر خدا را شناسیم، هیچ چیز باقی نمی‌ماند.

اگر خدا را به اشتباه معرفی کنیم آنگاه باید همه قرآن و روایات را دور بریزیم. خدای ما با خدای قرآن یکی نیست. باید آن‌ها را یکی کنیم. کار همه انبیاء همین بوده است که خدا را به ما معرفی کنند. به انسان بگویند: ای انسان! راه شناخت خدا، شناخت خودت است!؛ به خودت مراجعه کن! خداوند متعال یک ابزار شناخت در وجود تو قرار داده است؛ «نفخت فیه من روحی» از روح خودش در تو دمیده است. اسم آن ابزار شناخت، علم وجدانی است. با وجدان خود می‌توانی خدا را ببینی؛ صدای او را بشنوی؛ با وجدان خود می‌توانی با خدا صحبت و مناجات کنی؛ با خدا رابطه برقرار کنی و از او سؤال کنی. خدا از همه چیز به تو نزدیک‌تر است؛ وجدان تو است.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ما قرآن را نازل کردیم و اینا له لحافظون. اشکالی که وارد می‌کنند این است که می‌گویند: «اگه قرار باشد که من و ما نداشته باشد، چه خدا بگوید: «من» چه بگوید: «ما»، چه بگوید: «أنا» چه بگوید: «نحن»، چه بگوید: «إِنَّا نَزَّلْنَا» چه بگوید: «إِنِّي نَزَّلْتُ» فرقی نمی‌کند. اگر هیچ فرقی نمی‌کند، من و ما ندارد؛ خالق و مخلوق ندارد. پس فرق خالق با مخلوق در چیست؟ می‌گوییم: «شما بگویید فرق خالق با مخلوق چیست؟» این‌که حرف قرآن است. خدا برای خود هیچ محدودیتی قائل نیست. همه‌جا می‌گوید: «خودم هستم! همه کارها را من دارم انجام می‌دهم. من و شما ندارم! شما هم انجام بدهید، من انجام داده‌ام» «وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» شما بگو فرق خالق و مخلوق چیست؟ یعنی چه «خدا ما را خلق کرده است»؟! کمی فکر کنید. همین‌طوری یک کلمه می‌گوییم در حالی‌که نمی‌دانیم معنای آن چیست!!

از بچگی به ما گفتند ما هم در عالم بچگی خودمان ذهنیتی از این کلمه داشتیم نگاه کردیم دیدیم که ما از پدر و مادرمان به دنیا آمده‌ایم. پدر و مادر عامل و باعث و بانی بچه هستند. خدا هم که ما را خلق کرده است یعنی این‌گونه ما را آفریده است. ببین پدر و مادر چگونه بچه درست می‌کنند. این در ذهن‌مان بوده است. از همه علما و متکلمین سؤال می‌کنیم. شما بگویید مخلوق و خالق به چه معناست؟ خدا ماها را خلق کرده است یعنی چه کار کرده است؟ آیا ما را زاییده است؟ «لم یلد ولم یولد» این که نیست. خلق کرده یعنی تخم گذاشته است؟ آن هم باز «لم یلد ولم یولد» است. بعضی موجودات بچه‌زا و بعضی دیگر تخم‌گذار هستند. خدا بچه‌زا یا تخم‌گذار است؟ چیزهای دیگری هم از انسان جدا می‌شود، فقط بچه و تخم نیست. این کارها را کرده است که ما درست شدیم. آخر این چه خدایی است که ما در ذهن‌مان نگه داشته‌ایم و خیال می‌کنیم خدا این است. اصلاً چرا با ذهن دارید راجع به خدا فکر می‌کنید؟!

ذهن ما فقط می‌تواند به ذات خدا اشاره کند. نمی‌تواند ذات خدا را درک کند. «لا تَفَكِّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» در ذات خدا تفکر نکنید. تفکر به معنای انجام کار ذهنی است. در عین حال که: «لا تفكروا فی ذات الله» می‌توانید با ذات خدا ارتباط برقرار کنید و او را ببینید. در عین حال می‌توانید با او حرف بزنید. یعنی ما غیر از ذهن، چیز دیگری به نام «وجدان» هم داریم. در این‌جا بحث انسان‌شناسی مطرح می‌شود که انسان فقط ذهن نیست البته اکثر انسان‌ها فقط با ذهن کار می‌کنند و زندگی می‌کنند. چیزی به نام وجدان در زندگی‌شان نیست؛ همین مسأله باعث این همه فساد و تباهی در زندگی بشر شده است. برای اینکه خدا ندارند؛ برای اینکه خدا را آن‌گونه که باید بشناسند و با او رابطه برقرار کنند، نشناخته‌اند! نمی‌دانند خدا کجاست؟! کجای وجود من است؟

قرآن با صراحت می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» روی خود را به آن بعد از وجود خود که خدا در آن هست برگردان. یعنی در وجود من و شما که همان فطرت است، خدا هست. ما بُعد رابطه با خدا داریم؛ به آن توجه نمی‌کنیم. وقتی می‌خواهیم با فطرت ارتباط برقرار کنیم، این کار را از طریق ذهن انجام می‌دهیم در حالی‌که این کار ذهنی نیست بلکه وجدانی است. حالا وجدان چیست؟ شما اگر سردتان بشود، آیا ذهنتان یخ می‌کند؟ یعنی اول کلمه سرما را در ذهن خود می‌آوری، مفهوم سرما را هم تصور می‌کنی بعد شروع به لرزیدن می‌کنی. آیا این به این شکل است؟ یا اول یخ می‌کنی، می‌لرزی بعد تصور می‌کنی. می‌گویند: «چرا این‌طوری شدی؟» می‌گویی: «یخ کردم!» آیا یخ کردن ذهنی است؟ به ذهن کاری ندارد. می‌یابم که دارم یخ می‌کنم. در این‌جا ذهن نیست. بعد که می‌خواهم راجع به آن فکر کنم و حرف بزنم، آن‌را در ذهن خود می‌آورم و به الفاظ و مفاهیم تبدیل و آن‌را برای دیگران بیان می‌کنم. بعدی از وجود ما هست که ذهن در آن‌جا کارهای نیست و آن بُعد یافتن است.

خداوند متعال انسان را به‌گونه‌ای خلق کرده است که به همه موجودات نزدیک است. «إني قريب» خداوند به همه موجودات نزدیک و نادر است. من و خدا ندارم! خدا و موجودات ندارم! خالق و مخلوق ندارم! با همه یکی است اما انسان را مخصوصاً به‌گونه‌ای خلق کرده است که بتواند با خدا یکی بشود؛ یعنی انسان به خدا نزدیک است همان‌گونه که خدا به او و به همه موجودات نزدیک است. چرا می‌گوییم: «قصد قربت کن؟» تقرب به معنای به خدا نزدیک شدن؛ خدا را شناختن و او را یافتن است. انسان را به‌گونه‌ای خلق کرده و به او توانایی و قدرت شناختی داده است که می‌تواند خدا را بشناسد. اما موجودات دیگر نمی‌توانند خدا را بشناسند. چرا؟ چون نمی‌توانند خودشان را بشناسند. خودشناسی و خداشناسی یکی است. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» کسی که خود را شناخت، خدا را شناخته است. دو چیز نیست. هیچ‌یک از موجودات، قدرت خودشناسی ندارند در نتیجه هیچ‌وقت خدا را نمی‌شناسند. تنها موجودی که می‌تواند راجع به خودش فکر کند، انسان است.

دور هم‌دیگر جمع بشویم، آیات قرآن را بخوانیم و در آن تدبر کنیم، به خودمان بیندیشیم؛ کدام موجود می‌تواند این کار را انجام بدهد؟ هیچ موجودی نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. انسان تنها موجودی که می‌تواند فکر کند که:

«از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم»

بنابراین اگر انسان این کار را انجام ندهد از حیوان پست‌تر می‌شود چون حیوان نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. نمی‌تواند خود و خدای خود را بشناسد. نمی‌تواند بفهمد از کجا آمده و قرار است کجا برود. اگر هم نمی‌شناسد تقصیری ندارد اما انسان می‌تواند اما این کار را انجام نمی‌دهد. بنابراین قرآن درباره انسان می‌فرماید: «إِنَّه كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» این انسان ظلوم و جهول است. ظلوماً جهولاً یعنی بسیار ظالم است. چرا؟ چون به خودش ظلم می‌کند. جهولاً یعنی خیلی جاهل است چون خودش را نمی‌شناسد. می‌تواند خودش را بشناسد اما خودش را نمی‌شناسد. ظلوم است چون می‌تواند به خودش ظلم نکند اما به خودش ظلم می‌کند. راه شناخت خدا را باید در وجود خودمان پیدا کنیم. آن بعد وجودی را پیدا کنیم که می‌تواند ما را با خدا آشنا و رفیق کند؛ خدا انیس، مونس و همه‌چیز و همه کس ما بشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لا یونسک إِلَّا الحق» به جز حق با هیچ چیز دیگر انس نگیر. اگر من حق ندارم؛ پیش من حقی وجود ندارد باشد و نتوانم حق را ببینم، پس چگونه با آن انس بگیرم؟ بنابراین دو خدا دارید. اگر گفتند: «چند خدا وجود دارد؟» بگویید: «دو خدا وجود دارد!» نگویید: «یکی است!» یک خدا که واقعی است که می‌شود او را دید و شناخت؛ می‌شود با او صحبت کرد و او هم با ما

صحبت کند. کلیم الله و حبیب الله داریم. می‌تواند محبوب ما باشد و یک خدا که کر، کور و لال است. این خدا اصلاً هم به درد نمی‌خورد. چه به او معتقد باشیم چه نباشیم؟ اگر گفتند: «قبول کن این خدا وجود دارد» می‌گوییم: «چشم! خدا هست!» بعد می‌رویم هر غلطی خواستیم در زندگی برای خودمان می‌کنیم. دو خدا شد. حالا ببینیم خدایی که دارند به ما معرفی می‌کنند کدام است؟ خدای کر، کور، لال و بی‌همه‌چیز که وقتی می‌گوید: «إِنَّا» یعنی من با ملائکه دست به دست هم می‌دهیم و کاری را انجام می‌دهیم. خدا از ملائکه جدا است؛ هر کدام برای خود جدای از دیگر است؛ دو چیز هستند یا خدایی که یکی است؛ من و ما ندارد. یک به معنای عددی نیست؛ چون یک خیلی کم است؛ دو از آن بیشتر است. خدایی که یکی است، خیلی کوچک است. خداوند، یگانه است. فرق یکی با یگانه چیست؟ یگانه است یعنی همه است؛ من و ما ندارد.

اصلاً چرا باید این سؤال برایتان پیش بیاید که چرا خدا جاهایی «ما» و جاهایی «من» می‌گوید؟ مگر من و ما دارد؟ داریم راجع به خدا حرف می‌زنیم؛ راجع به «مش حسن بقال» حرف نمی‌زنیم که من و ما دارد. «یکی بود اما یکی نبود؛ غیر از خدای مهربان هیچ‌کس نبود!» هر موقع این جمله اول قصه‌ها را فهمیدیم یعنی خدا را شناخته‌ایم. یکی بود اما یکی نبود! من و ما ندارد. مبدا بگویید: «این همه آدم پس این‌ها چه کسانی هستند؟! این همه موجودات و مخلوقات اینها چیستند؟» «غیر از خدا هیچ‌کس نبود!» آیا خودتان را در کنار خدا، آدم حساب کردید؟ یعنی یک خدا و یک مخلوق داریم. همه را از هم جدا کردید؟ هر چه خدا زور می‌زند همه را یکی کند؛ «ما رمیت اذ رمیت ولكن الله» تو نبودی من بودم! تو بودی اما من بودم. عجیب است. «ما رمیت اذ رمیت» تو تیر نینداختی وقتی که تیر انداختی. می‌گوید: «تو تیر نینداختی!» هم می‌گوید: «وقتی تو تیر انداختی!» این را باید بفهمیم.

اگر توانستید این را بفهمید، همان که اول قصه‌ها می‌گفتید؛ البته الان دیگر فکر نمی‌کنم کسی این جمله را بگوید؛ چون علما یعنی آخوندها نهی کرده‌اند؛ می‌گویند یعنی چه؟ بین آخوند و عالم فرق است. هر کس لباس روحانیت به تن دارد، آخوند نیست. آخوندی یک شغل است. ما خیال می‌کنیم شغل انبیاء پیامبری است. می‌گوییم: «شغل شما چیست؟» شغل انبیاء است. انبیاء مردم را هدایت می‌کردند. هدایت مردم شغل نیست. این لامپ که روشن است، نور می‌دهد؛ شغل این لامپ چیست؟ لامپ که روشن است، نور می‌دهد؛ نمی‌تواند نور ندهد. چراغی که روشن شد، نورافشانی می‌کند. «شغل انبیاء» این عبارت باید اصلاح شود. شغل به معنای منبع درآمد است؛ در حالی که پیغمبر می‌فرمود: «لا أسألكم عليه أجرًا» از شما مزد نمی‌خواهم.